

به بهانه سالروز اعدام شیخ فضل‌الله نوری توسط فاتحان تهران

پای مشروطه بودم تا زمانی که صحیح بود



کرده: یکی تربیت اهالی به معارفی که از پرتوی آنها روی زمین روشن شده است، ولی به شرطها و شروطها؛ شرطهایی که هنوز هم در نظام آموزشی‌مان اعمال نگردیده‌اند. دوم، تاسیس معدلت عمومی. اما چون دید از طریق مجلس می‌توان به این هدف رسید با نهضت مشروطه همراه شد به شرطی که از علما کسانی برای نظارت باشند. (دکتر موسی حقانی در نشست «شیخ فضل‌الله نوری؛ حدیث نامکرر»)

او در نامه‌ای به فرزندش می‌گوید: «پای مشروطه بودم تا زمانی که صحیح بود، تا زمانی که مبارزه با استبداد بود اما وقتی معلوم شد که می‌خواهند بدعت در احکام خدا بگذارند اعلام برائت کردم.»

خانه شیخ فضل‌الله نوری روز ۸ مردادماه توسط گروهی از مشروطه‌خواهان محاصره شد. وی را ۳ روز در کاخ گلستان در بازداشت نگاه داشتند و سرانجام ۱۱ مردادماه پس از محاکمه‌ای کوتاه توسط شیخ ابراهیم زنجانی، شیخ فضل‌الله نوری را برای اجرای حکم اعدام به میدان توپخانه بردند و بیرم‌خان ارمنی که ریاست نظمی به راه عهده داشت حکم را به اجرا درآورد و شیخ به دار آویخته شد. خانواده شیخ فضل‌الله پیکر وی را مخفیانه به منزل بردند و در اتاقی در حالی که غسل و کفن شده بود گذاشتند و آن را تیغه کردند و برای اینکه کسی بویی نبرد مراسمی ظاهری گرفتند و جنازای غیرواقعی را در قبرستان دفن کردند. پس از ۱۸ ماه جسد را از آن اتاق درآورده و مخفیانه به قم انتقال دادند و در مقبره‌ای که در صحن حرم حضرت معصومه تدارک دیده بودند، دفن کردند.

شده بود، دشمنی با استعمار را نیز نتیجه می‌داد. در این میان مشروطه اما یک تجربه جدید در مواجهه با عصر جدید در غرب بود. ویژگی شیخ فضل‌الله این بود که برخلاف عموم روشنفکران و حتی برخی روحانیون تراز اول، از این مواجهه ذوق‌زده نشده بود. توجه به داشته‌های خودی و تذکر مدام پیرامون شرع و مخالفتی که با ظاهر بر ساخته شده مشروطه داشت از همین رو قابل تحلیل است. شیخ فضل‌الله برخلاف آنچه در همه این سال‌ها به او نسبت داده‌اند، خواستار استقلال بود اما نه به بهای تسلط استعمار. حرکت آخوند خراسانی و آیت‌الله بهبهانی در قضیه مشروطه اما از جنس شیخ فضل‌الله نبود. اگرچه آنان نیز در نیت به دنبال این بودند که نفی سلطنت و رد استبداد حاصل شود، اما حوادثی که در ماه‌ها و سال‌های پس از اعدام شیخ رخ داد، نشان داد رویه شیخ در ماجرای مشروطه و پیش‌بینی او درست‌تر بود. اسلام سیاسی که شیخ دنبال آن بود، به دلیل غفلت بسیاری از روحانیون هم‌تراز او در آن دوره، فضایی برای غلبه پیدا نکرد. با آنکه قضیه تحریم تنباکو توسط میرزای شیرازی نشان داده بود اگر فضای نظری مناسبی پیرامون وضع سیاسی آن روز ایجاد می‌شد، بدنه اجتماعی نیز همراهی می‌کرد. از همین منظر گفتمانی، شیخ فضل‌الله نوری چهره محوری ماجرای مشروطه است. اما به این دلیل که او همواره در بستر مناظره‌گویی‌های که تابید یا رد مطلق مشروطه مورد بحث قرار گرفته، داوری شده است، افکارش ناشناخته مانده است. از آن جمله می‌توان به تاکید شیخ فضل‌الله بر ضرورت وجود ۲ نهاد اساسی برای جامعه آن روز ایران اشاره

رسید که حتی با اصلاح قانون اساسی اتفاق خاصی نخواهد افتاد. دوره انحلال مجلس و رد قانون اساسی توسط شیخ فضل‌الله، پیش‌بینی‌های بعدی او را در پی داشت که طرح تاسیس دارالشورای اسلامی بود؛ دارالشورایی که در آن مقطع به خاطر فضای موجود به سرانجام نرسید و نمی‌رسید. شیخ فضل‌الله موافقت خود را با مجلسی که با رعایت احکام اسلام قانون وضع کند، اعلام داشته و در یکی از سخنرانی‌های خود، موضع و مقصودش را چنین اعلام می‌دارد: «... آنها تلباس، من به هیچ وجه منکر مجلس شورای ملی نیستم. صریحا می‌گویم. که من آن مجلس شورای ملی را می‌خواهم که عموم مسلمانان آن را می‌خواهند. به این معنی که البته عموم مسلمانان مجلسی می‌خواهند که اساسش بر اسلامیت باشد و برخلاف قرآن و برخلاف شریعت محمدی (ص) و برخلاف مذهب مقدس جعفری، قانونی نگذارد. من هم چنین مجلسی می‌خواهم.» پس از فتح تهران محمدعلی شاه خلع شد این اتفاق به زعم برخی تحلیلگران تاریخ مشروطه، کاری بی‌فایده در آن مقطع بود، چرا که باعث نابسامانی بیش از پیش در اداره کشور شد و آرامش و رفاه نسبی دوران سلطنت وی نیز محقق نشد. در ادامه و پس از اعدام شیخ، تئور آیت‌الله بهبهانی، رحلت آخوند خراسانی، ورود نیروهای بیگانه به کشور و کنار زدن روحانیت وقت از مصدر امور، نهاد دولت چهار جریانی از روشنفکری آن روز شد که صرفا دلخوش به حمایت خارجی بود. ظاهر پدیده مشروطه، مبارزه با استبداد بود. البته به دلیل اینکه استبداد زمینه‌ساز حضور استعمار در داخل کشور نیز

گروه یادآور: ما از کجا به کجا رسیده‌ایم؟! و موهبتی که امروز آن را طبیعی می‌دانیم، با دست کم نسبت به آن بی‌اعتنا هستیم، چگونه به دست آمده است؟ حکومت قانون، حکومت مردم بر مردم و نفی سلطنت، چگونه در سیری تاریخی به «جمهوری اسلامی» رسیده است؟ پادشاهانی که روزگاری سایه خداوند روی زمین خوانده می‌شدند، چگونه در گذر سال‌ها، به زیر کشیده می‌شوند و از اعتبار ساقط می‌شوند؟ آگاهی تاریخی نسبت به این مسیر موجب قدر دانستن همه آنچه می‌شود که امروز به عنوان «حق رای»، «حق تعیین سرنوشت» و تعابیر مشابه شناخته می‌شود. این گزاره البته نه به آن معناست که «جمهوری اسلامی» امروز، نتیجه مستقیم «مشروطه» دانسته شود یا اینکه گفته شود مشروطه زیربنای اتفاقاتی است که به اعطای حق رای و نفی سلطنت انجامید. اما می‌شود گفت تاریخ، مستلزم تغییرات است؛ تغییری که هر یک به تغییر دیگری منجر می‌شود. مثلا این گزاره را نیز می‌شود در کنار گزاره‌های پیشین قرار داد که اگر تجربه شکست مشروطه نبود، موفقیت‌های بعدی در مقابله با سلطنت استبدادی پیش نمی‌آمد؛ شکستی که تحلیل‌های فراوانی پیرامون آن مطرح شده و مقالات متعددی درباره آن به نگارش درآمده است. شکستی که برخی، مبدا آن را اعدام شیخ فضل‌الله نوری، آن هم به آن شکل، و اتفاقات بعدی که پس از حذف روحانیون صاحب‌نام دیگر چون آیات بهبهانی و طباطبایی رخ داد، می‌دانند. به بهانه سالروز اعدام شیخ فضل‌الله نوری، نگاهی کوتاه به زندگی و زمانه او و آنچه او از مشروطه به دنبالش بود، می‌اندازیم.

شاید مردم آن روز که به فکر کنار زدن نظام استبدادی ناشی از سلطنت بودند و اولویت‌شان جنبه سلبی کار بود، آنقدرها به جایگزینی فکر نمی‌کردند. اینکه «عدالتخانه» به‌عنوان نخستین خواستار مردم‌محط می‌شود، ناشی از این گزاره است که آنها به نظام‌سازی آنچنان که بتوان یک دولت، حتی تحت مجموعه سلطنت مهیا کرد، نیندیشیده‌اند. صرفا از بی‌عدالتی و ظلم بی‌حد و حصر شاه و عوامل آنها به ستوه آمده بودند. آنها قیامی را علیه آنچه می‌دانستند نباید باشد (ظلم) ترتیب داده بودند و این جنبه سلبی کار بود. آنها دقیقا نمی‌دانستند چه آیندگی را پیش روی قیام اولی‌شان خواهد بود. به همین دلیل شاید قید عنوان انقلاب بر روی آنچه در مشروطه اتفاق افتاد، مناسب نباشد. از طرفی نمی‌توان مناسبات و رویارویی‌هایی را که ایران آن روزگار با پدیده غرب داشت در نظر گرفت. تحولاتی که در آن مقطع در ایران پیش آمد، موجب بروز یک تفکر در برخی طبقات جامعه ایرانی شد؛ تفکری که باز جنبه سلبی داشت. در این دوره از روحانیون گرفته و تعداد بسیار کمی از انتهایی که سفر فرنگ رفته بودند و حتی در میان برخی شاهزادگان، مساله حاکمیت و هویت ملی و جغرافیا و به تعبیر امروز تمامیت ارضی تبدیل به مساله شد. تهدیدهای بیابانی از جانب روس و انگلیس آنها را به این نتیجه رساند که جریان سلطنت توان مواجهه با غرب به ظاهر قدرتمند آن روز را

ندارد و باید تغییری ایجاد شود. مقدمه این تغییر در مطالبه عدالتخانه ظهور و بروز داشت. چهره‌هایی نظیر شیخ فضل‌الله نوری در این فضا و متناسب با اقتضات فعالیت‌هایی را داشتند که هر کدام در جایگاه خود قابل بررسی است. آنگاه که نارضایتی مردم از حکومت مستبدانه پادشاه و سلطان به اتفاق مهاجرت علما و درخواست تاسیس عدالتخانه منجر می‌شود، شیخ فضل‌الله با تجربه نقشی که در

نهضت تحریم تنباکو داشت، وارد عمل می‌شود و همراهی جدی با این خواسته مردم انجام می‌دهد. مردم اما با سازوکار عدالتخانه ناشناخته‌اند؛ تعریف مشخصی از قانون برای‌شان متصور نیست. ولی باید قانون نوشته شود؛ حالا قانون را چه کسانی می‌نویسند؟! آنها که با این امور آشنا بودند و تجربه‌های بیابانی با قوانین را یا با ترجمه‌های محدودی که می‌شد، یا با

آنگاه که نارضایتی مردم از حکومت مستبدانه پادشاه و سلطان به اتفاق مهاجرت علما و درخواست تاسیس عدالتخانه منجر می‌شود، شیخ فضل‌الله با تجربه نقشی که در نهضت تحریم تنباکو داشت، وارد عمل می‌شود و همراهی جدی با این خواسته مردم انجام می‌دهد.

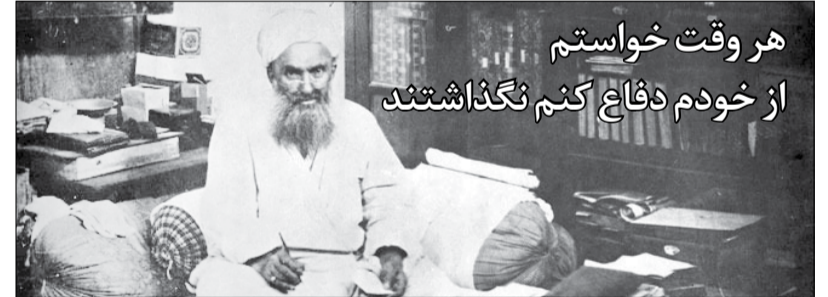
محض است». اگرچه مسیری که در ادامه طی شد، نتیجه را تغییر داد اما همین پایمردی در نظر داشتن «شریعت» را تبدیل به مساله کرد. در آینده و حتی پس از اعدام شیخ فضل‌الله، حتی در میان برخی مخالفان وی، متأثر از اصرار شیخ از توجه به مساله «شریعت» کاسته نشد. در ادامه و پس از جدی شدن تعارضات و چالش‌ها، شیخ فضل‌الله به این نتیجه

مجتهد تراز اول

شیخ فضل‌الله نوری، پسر ملاعباس نوری‌مازندرانی معروف به شیخ فضل‌الله یا حاجی شیخ نوری از روحانیون متنفذ شیعه و منتقدان حکومت مشروطه ایران بود. وی ماه ذیحجه سال ۱۲۵۸ هجری قمری در تهران به دنیا آمد. دروس مقدماتی را در همین شهر خواند و سپس برای ادامه تحصیلات عازم عتبات شد. وی دارای استعدادهای فوق‌العاده‌ای بود و در کنار آن با سعی و تلاش توانست در مدت زمان بسیار کمی به درجه اجتهاد و فقاقت برسد تا جایی که احمد کسروی، نویسنده کتاب «تاریخ ۱۸ ساله آذربایجان» درباره وی می‌گوید: «حاج شیخ فضل‌الله نوری از مجتهدان بنام و باشکوه تهران شمرده می‌شود». شیخ فضل‌الله که به مدت ۲۰ سال در عتبات زندگی می‌کرد پس از مشاهده ظلم و ستم زیادی که بر مردم ایران می‌رفت با توصیه میرزای شیرازی به ایران بازگشت و کوشید در کنار کسب علم و دانش و پرورش افرادی همچون عبدالکریم حائری (مؤسس حوزه علمیه قم) و حاج حسین قمی، برای آگاه ساختن مردم راه مبارزه با ظلم و استبداد را نیز

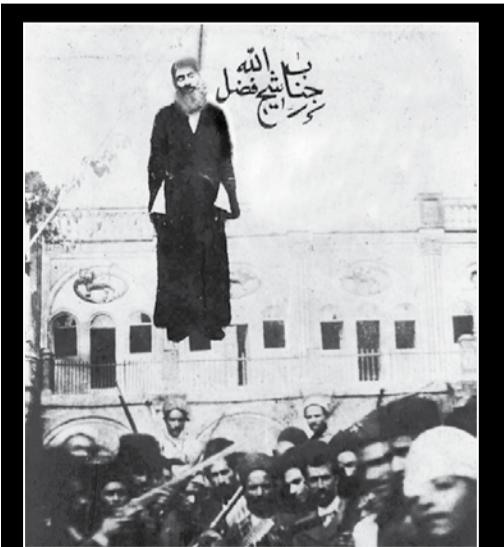
در پیش بگیرد تا جایی که کلاس‌های درس و شیوه زندگی وی شهرت بسیار زیادی در میان مردم عادی پیدا کرد. دکتر فریدون آدمیت که از بزرگ‌ترین نویسندگان تاریخ مشروطه و جزو مخالفان اندیشه شیخ محسوب می‌شود، درباره وی می‌گوید: «متفکر مشروطه‌مشرع، شیخ فضل‌الله نوری بود. مجتهد تراز اول، استاد مسلم فن درایه که پایانش را در اجتهاد اسلامی برتر از سعیدعبدالله بهبهانی و سیدمحمد طباطبایی شناخته‌اند.»

شیخ فضل‌الله نوری همراه با استاد خود میرزای شیرازی، از نخستین افرادی به شمار می‌رفت که مخالفت شدید خود را با قرارداد تنباکو اعلام کرد و به‌عنوان یکی از رهبران نهضت تنباکو که سعی در مبارزه با استبداد داخلی و استعمار انگلیس و



هر وقت خواستم از خودم دفاع کنم نگذاشتند

مرحوم آیت‌الله حاج ملامحمدجواد صافی گلپایگانی (قد) - پدر آیت‌الله صافی گلپایگانی - از یاران صمیمی شهید آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری بوده است. در گفت‌وگویی که آیت‌الله صافی گلپایگانی پیرامون ارتباط پدرش با شیخ فضل‌الله داشته‌اند، خاطراتی خواندنی هست که در ادامه می‌خوانید: هنگامی که مرحوم والد در چه تهران بودند، با مرحوم شیخ فضل‌الله همفکر بودند و کاملا از اهداف مشروطه‌خواهان که حرکت راهبری می‌کردند، آگاه شده بودند. وقتی هم که در اصفهان بودند، مدرس بودند. مرحوم آیت‌الله‌العظمی بروجردی خیلی از ایشان تعریف می‌کرد. به والد ما می‌گفت: «من یک شب هم شما را در دعای نماز شب، فراموش نمی‌کنم». وقتی ایشان از اصفهان به تهران مهاجرت کرده بودند، می‌فرمودند: «هنگامی که مجاهدان شهر را گرفتند، وضع به گونه‌ای بود که ملاقات با مرحوم حاج شیخ ممنوع بود. مرحوم حاج‌آقا فخر، یکی از روحانیون گلپایگان به مرحوم والد گفته بود حکمی از طرف مرحوم نجم‌آبادی و یکی دیگر از علما - که من اسمش را فراموش کرده‌ام دارم - می‌خواهیم به امضا و تنفیذ شیخ برسند». مرحوم والد متعجب می‌شود که در این شرایط دیدار شیخ مخاطره‌انگیز است. بالاخره با اصرار او به وسیله کسی که متصدی امور مرحوم شیخ بود، ملاقاتی بعد از نماز مغرب و عشا گذاشته می‌شود که به دیدار وی موفق می‌شوند. ایشان می‌گفتند: «من حکم را به مرحوم شیخ دادم. او نیز به اعتبار اینکه یکی از آن دو نفر را می‌شناخت، آن را امضا کرد.» مرحوم والد می‌فرمود: «بعد از کمی صحبت می‌خواستیم بگویم کار خطرناکی است و باید مواظب خودتان باشید و اصلا کسی هم فکر نمی‌کرد این گونه می‌شود. مرحوم حاج شیخ پرسید: چه خبر دارید؟ همه را گفتیم، اوضاع شهرها، مجاهدان و علما. مرحوم شیخ نیز کمی فکر کرد و گفت: چه



گناه ملی

گاهی یک ملت یا جماعت مؤثری از یک ملت مبتلا به گناهی می‌شوند. این گناه هم استغفار خودش را دارد. یک ملت گاهی سال‌های متمادی در مقابل منکر و ظلمی سکوت می‌کند و هیچ عکس‌العملی از خود نشان نمی‌دهد؛ این هم یک گناه است. شاید گناه دشوارتری هم باشد: این همان «ان‌الله لا یغیر ما بقوم حتی یتغیروا ما بانفسهم» است؛ این همان گناهی است که نعمت‌های بزرگ را زایل می‌کند؛ این همان گناهی است که بلاهای سخت را بر سر جماعت‌ها و ملت‌های گنجه‌کار مسلط می‌کند. ملتی که در شهر تهران ایستادند و تماشا کردند که مجتهد بزرگی مثل شیخ فضل‌الله نوری را بالای دار بکشند و دم نزنند؛ دیدند که او را با اینکه جزو یابان و بنیانگذاران و رهبران مشروطه بود، به جرم اینکه با جر یان انگلیسی و غرب‌گرایی مشروطیت همراهی نکرد، ضد مشروطه قلمداد کردند - که هنوز هم یک عده قلم‌زن‌ها و گوینده‌ها و نویسندگان ما همین حرف دروغ بی‌مبنای بی‌منطق را نشخوار و تکرار می‌کنند - ۵۰ سال بعد چوبش را خوردند: در همین شهر تهران مجلس مؤسسانی تشکیل شد و در آنجا انتقال سلطنت و حکومت و رضا شاه را تصویب کردند. آنها یک عده آدم خاص نبودند؛ این یک گناه ملی و عمومی بود. (بخشی از بیانات رهبر انقلاب ۱۳۸۴/۸/۸)